

از واژه‌بست تا وندِ تصریفی بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بست‌های فارسی جدید

مهرداد نغزگوی کهن (دانشگاه بوعلی سینا)

چکیده: زبان‌شناسان برای تمایز کلمات، واژه‌بست‌ها و وندهای تصریفی از یکدیگر، ملاک‌هایی را ارائه کرده‌اند. با این حال، آنها خود به این موضوع اذعان می‌کنند که ملاک‌های مزبور قطعی نیستند و بیشتر می‌توان از آنها در مقام گرایش‌های قوی یاد کرد. علت عدم تمایز قطعی این اجزاء زبانی را باید در تغییرات در زمانی جست‌وجو کرد. طبق چارچوب دستوری‌شدگی، کلمات نقشی طی گذر زمان دستوری‌تر گشته، به واژه‌بست تبدیل می‌شوند. همین واژه‌بست‌ها ممکن است با تغییر بیشتر تبدیل به وند تصریفی شوند. اگر این تغییرات در میانه راه باشد و کامل نشده باشد، با مواردی مواجه خواهیم شد که مثلاً یک جزء زبانی نه واژه‌بستِ تمام‌عیار است و نه وندِ تصریفی تمام‌عیار. در این مقاله، ابتدا نظر برخی از زبان‌شناسان را در مورد مشخصه‌های ممیز کلمات، واژه‌بست‌ها، و وندهای تصریفی بیان خواهیم کرد و سپس با بررسی شواهد موجود از دوران متقدم فارسی جدید، نشان خواهیم داد که بعضی از وندهای تصریفی فارسی امروز در قرون اولیه هجری، بسیاری از خصوصیات واژه‌بست‌ها را داشته‌اند و سپس به تدریج به وندِ تصریفی تبدیل شده‌اند. به همین منظور، به تغییرات تاریخی اجزاء فعلی می‌، بی، نه و شناسه‌های فعلی اشاره خواهیم کرد. رفتار اجزاء زبانی مزبور هنگام تبدیل شدن به وندِ تصریفی مانند هم نبوده است و بعضی (چون شناسه‌های فعلی) هنوز هم به صورت وندِ تصریفی تمام‌عیار در نیامده‌اند. این شواهد مبین آن

است که تمایز قطعی تکواژهای مقید دستوری به دو دسته کاملاً متمایز واژه‌بست و وند تصریفی همیشه منطبق بر واقعیت‌های زبانی نیست.
کلیدواژه‌ها: واژه‌بست، وند تصریفی، دستوری‌شدگی، فارسی جدید.

۱. مقدمه

گرچه حدود دو قرن است که زبان‌شناسان متوجه وجود واژه‌بست^۱ در زبان‌های جهان شده‌اند و تفاوت آن را با سایر اجزاء زبانی تا حدود زیادی تشخیص داده‌اند، مطالعات جدی در این زمینه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم انجام پذیرفته‌است که از جمله آنها می‌توان به تحقیقات متقدم واکِرناگیل (WACKERNAGEL 1892)، میندِز پیدال (MENÉNDÉZ-PIDAL 1904) و سپیر (SAPIR 1930) اشاره کرد (نیز ر.ک. شفاقی ۱۳۷۶). در ربع آخر قرن بیستم توجه زبان‌شناسان بیش‌ازپیش به مشخصه‌های ممیز واژه‌بست‌ها جلب شد و تلاش‌هایی برای به دست دادن ملاک‌های عینی برای متمایز ساختن آنها از وندها و کلمات صورت پذیرفت. اکثر ملاک‌هایی که برای تمایز این سه دسته از اجزاء زبانی بیان شده‌است جنبه گرایش دارد و نمی‌توان آنها را در زمره ملاک‌های قطعی دانست (KROGER 2005: 319; GERLACH 2002: 25) همین امر باعث شده‌است که برخی از زبان‌شناسان بعضی از اجزا را واژه‌بست بدانند و بعضی دیگر، همان جزء را، مثلاً در مقام وند تصریفی در نظر بگیرند^۲. بسیاری از زبان‌شناسان نیز به این امر اذعان داشته‌اند و بعضی از آنها چون کلاوئس (KLAVANS 1985) بر آن است که شاید همه واژه‌بست‌ها از یک نوع نباشند و خاصه‌های متفاوتی داشته‌باشند. همین خاصه‌های متفاوت موجب به دست دادن طبقه‌بندی‌های مختلفی شده‌است. از جمله این طبقه‌بندی‌ها می‌توان به تقسیم واژه‌بست‌ها به انواع ساده^۳ و ویژه^۴ یا پیش‌بست^۵ و پی‌بست^۶ اشاره کرد. واژه‌بست‌های ساده، واژه‌بست‌هایی هستند که در جایگاه‌هایی به کار می‌روند که معادل تمام‌عیار آنها

1. clitic

۲. مثل مورد n't در زبان انگلیسی که زوئیکی و پولوم (Zwicky & Pullum 1983)، علی‌رغم نظر دیگران، نشان می‌دهند که وند تصریفی است و نه واژه‌بست.

3. simple

4. special

5. proclitic

6. enclitic

نیز به کار می‌روند؛ مثل واژه‌بست s' در جملات (۱ و ۲) که صورت تمام‌عیار آن در جمله (۱) is و در جمله (۲) has است (Hopper & Traugott 2003: 6-7):

1. Jean's here.

2. Jean's left.

واژه‌بست‌های ویژه در مقابل در جایگاه‌هایی به کار می‌روند که معادل تمام‌عیار آنها معمولاً وقوع ندارد، مانند ضمائر پیوسته فارسی (شقانی ۱۳۷۶). جایگاه واژه‌بست‌های ویژه در بسیاری از زبان‌ها جایگاه دوم در بند است (Wackernagel 1892). در تقسیم‌بندی دیگر، جایگاه واژه‌بست با توجه به میزبان^۷ ملاک طبقه‌بندی قرار می‌گیرد. میزبان کلمه‌ای است که واژه‌بست به آن متصل می‌شود. اگر واژه‌بست به ابتدای میزبان بچسبد، پیش‌بست است، ولی اگر به انتهای آن متصل شود، پی‌بست خواهد بود. مثلاً کسره اضافه در فارسی پی‌بست است و م در مرا، در زمره پیش‌بست‌ها قرار می‌گیرد (شقانی ۱۳۷۶). در ادامه مقاله خواهیم دید که می-، ب- و ن فارسی که امروزه در شمار وندهای تصریفی‌اند، در قرون اولیه هجری مشخصه‌های پیش‌بست‌ها را داشته‌اند.

علی‌رغم طبقه‌بندی‌های فوق و وجود ملاک‌های تمایز واژه‌بست‌ها از کلمات و وندهای تصریفی، هنوز هم می‌توان مواردی را در زبان‌ها یافت که حالت بینابینی دارند و مثلاً نه وندِ تصریفی تمام‌عیارند و نه واژه‌بست تمام‌عیار. این عدم تمایز قطعی باعث شده است که بعضی از زبان‌شناسان مثل بُریژز و هریز (Börjars & Harries 2008) تمایز دوشقی تکوژهای مقید دستوری به واژه‌بست و وندِ تصریفی را زیر سؤال ببرند.

بر اساس شواهد موجود، کلمات در گذر زمان تبدیل به واژه‌بست می‌شوند و در صورت ادامه تغییر، به وندِ تصریفی تبدیل می‌شوند. این تغییرات به نحو مطلوبی در چارچوب دستوری‌شدگی صورت‌بندی شده است (ر.ک. نغزگوی کهن ۱۳۸۷). با توجه به این چارچوب می‌توان وجود موارد بینابینی را توجیه کرد. با توجه به اینکه تغییرات زبانی به یکباره رخ نمی‌دهد، بعضی اوقات ممکن است اجزاء زبانی در نقطه میانی تغییر قرار داشته باشند؛ مثلاً هنگام تبدیل واژه‌بست‌ها به وندهای تصریفی احتمال دارد با صورت‌هایی برخورد کنیم که نه بتوان آنها را وندِ تمام‌عیار به حساب آورد و نه

واژه‌بست؛ و این همان مطلبی است که در ادامه و در طی بررسی تحول شناسه‌های فارسی به آن اشاره خواهیم کرد. در ادامه این مقاله، ضمن توصیف واژه‌بست، به‌طور اجمالی به محک‌هایی اشاره خواهد شد که واژه‌بست را از کلمات و وندهای تصریفی متمایز می‌سازد. تأکید این مقاله بیشتر بر روی تبدیل واژه‌بست به وندِ تصریفی در زبان فارسی جدید، یعنی فارسی دوران اسلامی است. شواهد ما از دوران متقدم فارسی جدید از متونی استخراج شده‌است که تاریخ تألیفشان حداکثر به آخر قرن هفتم هجری می‌رسد.

۲. کلمه، واژه‌بست، وندِ تصریفی

تکواژها به دو دسته آزاد و مقید قابل تقسیم هستند. تکواژهای مقید را نیز می‌توان به دو دسته وندها و واژه‌بست‌ها تقسیم کرد. واژه‌بست‌ها از لحاظ رفتارهای دستوری حد واسط کلمات آزاد و وندها (یِ تصریفی) هستند؛ به عبارتی، آنها از جهاتی به کلمات و از جهاتی دیگر به وندها شباهت دارند. خصوصیات بینابینی واژه‌بست‌ها باعث شده‌است که زبان‌شناسان ملاک‌هایی برای شناخت کلمات، واژه‌بست‌ها و وندها به دست دهند تا از این رهگذر میان این سه جزء زبانی تمایز ایجاد کنند.

واژه‌بست‌ها از لحاظ واجی وابسته به کلمه مجاور هستند و از لحاظ نحوی آزاد به حساب می‌آیند. علت آزاد فرض کردن آنها این است که قواعد نحوی با آنها مانند کلمات تمام‌عیار برخورد می‌کند. بنابراین، واژه‌بست‌ها بر اساس نحو کلمه هستند، ولی خصوصیات واجی یک کلمه تمام‌عیار را در زبان ندارند و تنها با متصل شدن به میزبان خود یک کلمه واجی^۸ را می‌سازند. به همین علت، زبان‌شناسان میان کلمه واجی و کلمه نحوی^۹ تمایز قائل می‌شوند (KROEGER 2005: 317).

۱-۲ کلمه تمام‌عیار در مقابل واژه‌بست

زوئیکی (Zwicky 1985) ملاک‌های متعددی را برای متمایز ساختن کلمه از واژه‌بست ارائه می‌دهد. ملاک‌های وی مبین آن هستند که به‌طور کلی واژه‌بست‌ها، در مقایسه با

8. phonological word

9. syntactic word

کلمات، خصوصیات را شبیه ونداها (به خصوص ونداها تصریفی) از خود به نمایش می‌گذارند و کلمات نیز در مقایسه با واژه‌بست‌ها، خصوصیات شبیه خصوصیات گروه‌های نحوی دارند.

کروگر (KROEGER 2005: 318) با توجه دقیق به معیارهای زوئیکی (Zwicky 1985)، سعی می‌کند (با استفاده از مفهوم‌های کلمه واجی و کلمه نحوی) میان کلمه و واژه‌بست تمایز ایجاد کند. بر این اساس، جزئی که در عین حال هم کلمه واجی و هم کلمه نحوی است، کلمه تمام‌عیار به حساب می‌آید. در مقابل، جزئی که کلمه واجی نیست، ولی کلمه نحوی است، واژه‌بست است. خصوصیات کلمه واجی و کلمه نحوی بدین قرار است:

الف) کلمه واجی کوچک‌ترین گفته^{۱۰} در زبان است. سخنگویان معمولاً جزئی کوچک‌تر از کلمه واجی را بر زبان نمی‌آورند. بر این اساس، مثلاً کسره اضافه نمی‌تواند کلمه واجی باشد، زیرا به‌تنهایی معنایی ندارد. علاوه بر این، مکث‌های عمدی و قطع آهنگ عمدی تنها در مرزهای کلمه واجی رخ می‌دهد و هرگز در میان کلمه واجی این مکث‌ها و قطع زنجیره گفتار رخ نمی‌دهد. مثلاً هنگام تلفظ عبارت کتاب حسن، نمی‌توان میان کتاب و کسره اضافه مکث کرد (در مثال‌های (۳) و (۴) مکث را با نشانه ... نشان داده‌ایم):

3. *ketâb...e Hasan

4. Ketâb-e... Hasan

دوم اینکه هر کلمه واجی از یک یا چند هجای خوش‌ساخت درست شده است (هجاهایی که بر اساس محدودیت‌های ساختار هجایی زبان هستند). مثلاً در زبان انگلیسی صورت‌های مخففی چون I'm و she'll یک هجای منفرد دارند، بنابراین نمی‌توانند شامل بیش از یک کلمه واجی باشند.

سوم اینکه تکیه عمدتاً بر اساس مرزهای کلمه واجی تعیین می‌شود و هر کلمه واجی معمولاً تنها یک تکیه اولیه دارد. بسیاری از قواعد واجی نیز در زبان‌ها نسبت به مرزهای کلمه واجی حساس هستند. نظام‌های هماهنگی^{۱۱} (مانند قواعد هماهنگی واکه‌ای) اغلب تنها در داخل کلمه واجی اتفاق می‌افتد و مرزهای کلمه واجی را پشت سر نمی‌گذارد. بسیاری از قواعد واجی و اجگونگی تنها در مرزهای کلمه واجی اعمال می‌شود،

10. utterance

11. harmony systems

مثل واگرفتگی گرفته‌های پایان کلمه در بسیاری از زبان‌ها. چنین قواعدی محک‌های بیشتری را برای شناسایی کلمه واجی در اختیار ما می‌گذارد. این قواعد مرز میان واژه‌بست و میزبان را در مقام مرز کلمه به حساب نمی‌آورد. در این قواعد واژه‌بست، به‌همراه میزبان، در مقام یک کلمه واجی تلقی می‌شود.

ب) کلمه نحوی کوچک‌ترین سازه ممکن در زبان است؛ کوچک‌ترین سازه‌ای که می‌توان آن را با اعمال قاعده نحوی حرکت داد، چیزی را با آن جایگزین کرد، یا آن را حذف نمود (برای توضیحات بیشتر در مورد تفاوت کلمه تمام‌عیار و واژه‌بست ر.ک. Zwicky 1977, 1985; Haspelmath 2002: 150-151).

۲-۲ وند تصریفی در مقابل واژه‌بست

تاکنون تلاش‌های زیادی برای متمایز ساختن وندها از واژه‌بست‌ها در زبان‌های مختلف صورت گرفته است. اکثر این تحقیقات بر اساس ملاک‌هایی است که زوئیکی و پولوم (Zwicky & Pullum 1983) در مقاله کلاسیک خود به دست داده‌اند^{۱۲}. این ملاک‌ها به شرح ذیل است:

الف) واژه‌بست‌ها در انتخاب میزبان‌های خود زیاد گزینشی عمل نمی‌کنند. به عبارتی، درجه گزینش^{۱۳} آنها پایین است؛ درحالی‌که وندها درجه گزینش بالایی دارند، یعنی برای انتخاب ستاکی که بدان متصل می‌شوند، بسیار گزینشی عمل می‌کنند. وندها ستاک‌های خود را انتخاب می‌کنند و معمولاً تنها به مقوله خاصی (اسم، فعل و جز آن) متصل می‌شوند. از طرف دیگر، واژه‌بست‌ها می‌توانند به گستره متنوعی از میزبان‌ها که متعلق به مقولات مختلف هستند متصل شوند. اصطلاح گزینش در این مفهوم، با معنای گزینش در چارچوب ساختارگرایانی چون هریس (Harris 1951) قابل مقایسه است. مثلاً پسوند تصریفی -تر که نشانه صفت برتر است، دست به گزینش می‌زند و بیشتر به صفات متصل می‌شود، در عوض کسره اضافه می‌تواند هم به اسم متصل شود و هم به صفت.

ب) در اتصال واژه‌بست به میزبان خلأ اتفاقی وجود ندارد، ولی این خلأ در وندهای

۱۲. برای استفاده عملی از این ملاک‌ها برای تشخیص واژه‌بست‌های فارسی ر.ک. شقاقی (۱۳۷۶) و راسخ‌مهند (۱۳۸۸) برای دیدگاه‌های دیگر مربوط به تفاوت وندها و واژه‌بست‌ها ر.ک. Muysken 1981; Carstairs 1981: 5.

تصریفی دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه می‌توانیم به ساخت فعل امر در فارسی امروز اشاره کنیم. فعل امر از اتصال پیشوند تصریفی به ستاک حال افعال ساخته می‌شود؛ با این حال در این اتصال خلأهای اتفاقی نیز وجود دارد. مثلاً علی‌رغم اینکه امروزه در موقعیت‌های بسیار رسمی (چه گفتاری و چه نوشتاری) از فعل آشامیدن استفاده کنیم، صورت امر مفرد آن که باید به صورت *بیشام باشد، به کار برده نمی‌شود. این توضیح لازم است که این خلأهای اتفاقی، به مرور زمان و هنگام تبدیل واژه‌بست‌ها به وندهای تصریفی ایجاد می‌شود.

ج) تغییرات بی‌قاعده واژ- واجی بیشتر در وندها رایج است تا واژه‌بست‌ها و صورت‌های تکمیلی را می‌توانیم در تصریف مشاهده کنیم. مثلاً در جمع بستن اسامی در زبان فارسی معمولاً از پسوندهای تصریفی استفاده می‌کنیم، ولی گاهی بی‌قاعدگی‌های غیر قابل پیش‌بینی در این وندگذاری‌ها دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه می‌توانیم اسم‌های مفرد چهره، بچه، و ستاره را مثال بزنیم. همه این کلمات به مصوتی مشابه ختم می‌شوند، ولی شکل جمع دو کلمه اول به صورت چهره‌ها و بچه‌هاست، ولی شکل جمع کلمه سوم می‌تواند به صورت ستارگان باشد و یا گاهی طرز ساخت ستاک گذشته از ستاک حال، با استفاده از پسوندهای ماضی‌ساز صورت نمی‌گیرد و ستاک گذشته بی‌قاعده است: «پختم» به جای صورت باقاعده ولی بدساخت «*بزیدم».

د) معناهای غیر قابل پیش‌بینی و بی‌قاعده بیشتر مشخصه کلماتی است که وند به آنها متصل می‌شود و نه کلماتی که واژه‌بست بدان‌ها می‌چسبند؛ به عبارتی دیگر، صورت‌های تصریفی بعضی مواقع دارای معناهای خاص هستند. در این‌گونه موارد، معنای کل، سرجمع معنی اجزاء نیست. مثلاً کلمه بهتر را در نظر بگیرید: به صفت تفضیلی کلمه خوب است و در نوشتار ادبی کاربرد دارد، با این حال به طور عادی به آن پسوند تصریفی - ترا اضافه می‌شود. با اضافه شدن این پسوند تصریفی هیچ مؤلفه معنایی جدیدی به این کلمه اضافه نمی‌شود، بنابراین اضافه کردن این پسوند امری خلاف قاعده است، ولی کاربرد دارد.

ه) قواعد نحوی می‌توانند بر کلماتی که به آنها وند متصل شده تأثیر بگذارند، ولی نمی‌توانند بر کلماتی که واژه‌بست به آنها متصل شده تأثیری داشته باشند؛ به عبارتی دیگر، رفتار قواعد نحوی با ترکیب وند + ستاک مانند یک واحد است، ولی این قواعد نحوی، واژه‌بست و میزبان را در مقام دو واحد مجزا قلمداد می‌کنند. مثال‌های ذیل نشان

می‌دهند که *should've* دارای دو کلمه نحوی مجزاست، زیرا کل آن را برای سؤالی کردن جمله نمی‌توان در مقام یک واحد حرکت داد و به اول جمله آورد. این امر بدان معناست که *'ve* یک واژه‌بست است و نه وند (KROEGER, 2005: 319).

5. You should've seen it.

6. *Should've you seen it?

7. Should you have seen it?

و) واژه‌بست‌ها می‌توانند به واژه‌بست‌های دیگر متصل شوند و در محیط کلمه قرار بگیرند، ولی وندها نمی‌توانند طوری به واژه‌بست‌ها متصل شوند که در محیط بیرونی کلمه جای گیرند. مثلاً در جمله انگلیسی ذیل واژه‌بست *'ve* به واژه‌بست *'d* متصل شده‌است:

8. I'd've done it if you'd asked me.

کروگر (Ibid) با خلاصه کردن موارد فوق و نیز آراء دیگر زوئیکی (Zwicky 1985)، دو اصل کلی زیر را نیز برای تمایز واژه‌بست‌ها از وندهای تصریفی به دست می‌دهد:

۱. آرایش وندها در یک کلمه معمولاً کاملاً قطعی است، ولی ترتیب کلمات در بند یا گروه اغلب انعطاف‌پذیر است.
۲. بی‌قاعدگی‌های خاص بیشتر مربوط به وندگذاری است تا ترکیبات نحوی کلمات.

۳. چارچوب دستوری‌شدگی و رابطه در زمانی کلمه، واژه‌بست و وند تصریفی شواهد موجود از زبان‌های مختلف نشان‌دهنده آن است که طی مرور زمان، کلمات تمام‌عیار به واژه‌بست تبدیل می‌شوند. در صورتی که تغییر ادامه یابد واژه‌بست‌ها کم‌کم به وندهای تصریفی تبدیل می‌شوند. این مسیر تحول عام در زبان‌ها، در چارچوب دستوری‌شدگی به روشنی بیان شده‌است. براساس این چارچوب، واحدهای زبانی هنگام تغییر در مسیر دستوری شدن، یا بیشتر دستوری شدن، مراحل معینی را با ترتیبی خاص پشت سر می‌گذارند. این مراحل را می‌توان به صورت یک نمودار مرحله‌ای^{۱۴} باز نمود (Hopper & Traugott 2003: 7؛ برای توضیحات بیشتر ر.ک. نغزگوی کهن ۱۳۸۷):

جزء واژگانی آزاد < کلمه نقشی < واژه‌بست < وند تصریفی

در اینجا تأکید ما بر چگونگی ایجاد واژه‌بست‌ها و تبدیل آنها به وندهای تصریفی در فارسی جدید، یعنی فارسی دوران اسلامی است. از لحاظ فنی «فرایندی تاریخی که طی آن یک صورت واژگانی تبدیل به واژه‌بست می‌شود، واژه‌بست‌سازی^{۱۵} نامیده می‌شود» (Ibid: 5). در بالا مشخصه‌های ممیز واژه‌بست‌ها را ارائه کردیم. در ادامه به اجزای زبانی خاصی اشاره خواهیم کرد که هنوز در قرون اولیه هجری، بعضی از مشخصه‌های واژه‌بست‌ها را داشته‌اند، ولی به تدریج این مشخصه‌ها را از دست داده‌اند؛ به طوری که امروزه آنها را در مقام وندهای تصریفی طبقه‌بندی می‌کنیم.

۴. سیر تحول بعضی واژه‌بست‌ها در فارسی جدید

نگارنده این سطور پیش‌تر بر این باور بود که بعضی از موارد دستوری‌شدگی در زبان فارسی، ناظر بر تبدیل یکبارۀ کلمۀ نقشی به وند تصریفی است و به همین جهت مورد وندهای تصریفی فعلی را مطرح کرد (ر.ک. نغزگوی کهن ۱۳۸۷)، اما بعد از مطالعه دقیق‌تر شواهد، مشخص شد این نظر، حداقل در مورد این اجزاء، صحیح نبوده‌است و آنها در قرون اولیه هجری بعضی از خصوصیات واژه‌بست‌ها را دارا بوده‌اند و با گذر از مرحله واژه‌بست، به وند تصریفی تبدیل شده‌اند. همین امر در مورد شناسه‌های فعلی نیز صادق است؛ یعنی شناسه‌های فعلی فارسی در قرون اولیه هجری هنوز به صورت وند تصریفی تمام‌عیار درنیامده بوده‌اند. در ادامه به توضیح دو مورد اخیر خواهیم پرداخت.

۱-۴ واژه‌بست‌های فعلی در قرون اولیه هجری

در اینجا شواهدی را به دست می‌دهیم که نشان می‌دهد می‌-، بدو در قرون اولیه هجری بعضی از مشخصه‌های واژه‌بست‌ها را داشته‌اند^{۱۶}. همان‌طور که قبلاً گفتیم، این مشخصه‌ها همیشه قطعی نیستند و در بیشتر موارد گرایش را نشان می‌دهند.

15. cliticization

۱۶. می‌-، بدو قبل از اینکه خصوصیات واژه‌بست‌ها را کسب کنند، همگی در زمرۀ کلمات آزاد بوده‌اند (برای توضیحات بیشتر ر.ک. نغزگوی کهن ۱۳۸۷).

۴-۱-۱ سیر تحول درجه گزینش در «می-»، «ب-» و «ن-»

در این قسمت سیر تحول درجه گزینش می-، ب- و ن- را بررسی می‌کنیم. براساس شواهد موجود، در میزان گزینش می- و ب- تغییر زیادی رخ داده است و هرچه از قرون اولیه هجری به زمان حاضر نزدیک‌تر می‌شویم، این دو جزء رفتار گزینشی تری از خود بروز داده‌اند. در نفی نه تغییر محسوسی قابل مشاهده نیست. جزء اخیر را بعد از می- و ب- آورده‌ایم تا از این رهگذر بر این اختلاف تأکید کنیم.

۴-۱-۱-۱ «می-» و «ب-»

دو جزء «می-» و «ب-» ابتدا کلمات تمام‌عیار مستقلی بوده‌اند و بعدها، با از دست دادن استقلال خود، در مقام جزئی از فعل باز تحلیل شده‌اند (نفرگویی کهن ۱۳۸۷). شواهد ذیل نشان‌دهنده این است که می- و ب- در قرون اولیه هجری، مانند امروز گزینشی عمل نمی‌کرده‌اند و به انواع فعل متصل می‌شده‌اند.^{۱۷}

نوع فعل	جزء پیش فعلی	شاهد
مضارع اخباری	ب-	بمی‌گردانی (میهنی، اسرار: ۸۷)؛ ندانست که کشنده را بکشند [= می‌کشند] (جرفادقانی، تاریخ یمینی: ۳۵۴).
	می-	اما اسباب و اوتاد را اجزا می‌خوانیم (نصیرالدین طوسی، معیار: ۱۷۷).
ماضی مطلق	ب-	زنی را به یک خانه درم بخریدم و به دویست دینار بفروختم (افشار، اسکندرنامه: ۱۷۹).
	می-	(شاهدی یافت نشد).
ماضی استمراری	ب-	هرگاه که بشنودندی ایشان میل کردی دل ایشان به ایمان و چون نشنودندی ور ایشان بماندندی متحیر (یاحق، قرآن ری: ۴).
	می-	تا یک ماه شرم می‌داشتم کی نیک به روی مبارک او نگاه کنم (قیس، المعجم: ۱۴۰). هر روز یگان دوگان ماهی می‌گرفتمی و بدان روزگار کرانه می‌کرد (منشی، کلیله و دمنه: ۸۳).

۱۷. البته بعضی محدودیت‌ها هم در کاربرد این اجزاء دیده می‌شود. مثلاً در فعل‌های پیشوندی (فعل‌هایی که دارای پیشوند قاموسی هستند) و فعل‌های مرکب، جزء ب- به کار نرفته است: گناه از ما فرونه (دانش‌پژوه، یواقیت: ۱۱۵).

- ای کودک مرا معذور دار و بدین دلیری کی نمودم درگذار (ظہیری، سندبادنامه: ۲۹۳).

نوع فعل	جزء پیش فعلی	شاهد
ماضی نقلی	ب-	خواجه بعد از پانصد سال زفان به نفرین و لعنت رافضیان دراز بکرده‌است (قزوینی، نقض، ۳۹۳). ای فرزندان آدم حقیقت بیافریدستیم و شما جامه‌ای تا پوشی عورت خویشان (یاحقی، قرآن ری: ۱۴۰).
	می-	(شاهدی یافت نشد).
ماضی نقلی استمراری	ب-	(شاهدی یافت نشد).
	می-	آن پادشاه بزرگوار را طبع شعر بوده‌است و گاه‌گاه ابیات آبدار می‌گفته‌است (عوفی، لباب: ۳۵).
ماضی بعید (قبل از صفت مفعولی)	ب-	مقام گرفت به جوار جهودان که از بیت‌المقدس بگریخته بودند (مجم‌التواریخ، ۱۵۱، به نقل از ناتل خانلری ۱۳۷۴، ۲/۲۶۴).
	می-	(شاهدی یافت نشد).
ماضی بعید استمراری	ب-	(شاهدی یافت نشد).
	می-	هندوان در وی اعتقاد داشتندی و او سخن شیخ‌الاسلام بازیشان می‌گفته بود (غزنوی، زنده: ۱۷۳).
ماضی التزامی	ب-	هرکه فاتحه‌الکتاب بخواند، همچنان باشد که صدوچهار کتاب بخوانده‌باشد (ابوالفتوح، تفسیر: ۲۳۰/۱).
	می-	(شاهدی یافت نشد).
مضارع التزامی	ب-	اگر من بمیرم هرگز در مثل این مشربه آب نخورم (عوفی، جوامع: ۱۰۸).
	می-	مراد و آرزوست یکی آنکه تا سخنی از سخن‌های او می‌شنوم دیگر آنکه تا کسی از کسان او می‌بینم (عطارد، تذکره، ۲۳/۱).
آینده (کاربرد قبل از فعل کمکی)	ب-	حاجتی بخواهم خواست (بخاری، داستان‌های پیدپای: ۴۸).
	می-	(شاهدی یافت نشد).
فعل دعایی	ب-	در دارالملک همذان خاندان علویان و دودمان سادات که تا قیامت پماناد (راوندی، راحه: ۴۵).
	می-	(شاهدی یافت نشد).
شرطی تحقق نیافتنی	ب-	اگر به‌جای او میکائیل بودی، ما بدان شاد بودیمی و به تو بگرویدیمی (نیشابوری، بصائر: ۱۱۴).
	می-	اگر نه آنستی ما از گرمای دوزخ بسوختمانی (ابوالفتوح، تفسیر، ۱۵۷/۱).
	می-	کاشکی بود... دل با من می‌ساختی تا انگشت به لب باز نهادمی (زیدری، نغته، ۱۲۰).

نوع فعل	جزء پیش فعلی	شاهد
مصدر ^{۱۸}	ب-	ای پسر به مجرد این خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن (سعدی، گلستان، ۱۰۷).
	می-	و از آفریدگار، عزّ اسمه، توفیق خواستیم تا آنچه در خاطر است از عدل گسترانیدن... و تحفیف مسلمانان فرمودن و بر ایشان ترحم می نمودن.... به جای آریم (اتابک الجوبینی، عتبّه: ۱۵).
امر فعل ساده ^{۱۹}	ب-	او را گفتم بر اسب من بنشین و بگریز (نرشخی، تاریخ بخارا: ۱۲۵).
	می-	برو شهر بلخ را بنا می کن (واعظ، فضائل بلخ: ۱۶).
امر فعل مرکب	ب-	با فعل مرکب به کار نمی رود.
	می-	این بره را بریان پاره می کن و در پیش من می نه (غزنوی، ژنده: ۵۷).
فعل های شبه معین	ب-	شیخ گفت لابد طعام نباید سوخت (واعظ، فضائل بلخ، ۲۲۵)؛ عقیب این حال رایات اعلا را بر صوب موغان حرکت بیبایست فرمود (زیدری، نفته: ۱۷)؛ این نه بلایی است که از وی بتوان گریخت (بلخی، مقامات حمیدی: ۱۱۸).
	می-	می بایست که بندهای استخوان سینه استوار باشد (جرجانی، ذخیره، ۷۵)؛ طاهر گفت ای پهلوان کسی سمک را نمی شاید دید (ارجانی، سمک: ۶۴۰/۱)؛ من از بیم تو تعهد او نمی یارستم کردن (افشار، اسکندرنامه: ۱۷۹)؛ از ترس پیشانی من است که هزار فرسنگ در هزار فرسنگ درویشگان خوش می توانند خفت (راوندی، راحه: ۷۹).

شواهد جدول فوق مربوط به متون مکتوبی است که تا قرن هفتم هجری به رشته تحریر درآمده‌اند. در فارسی امروز کاربرد دو جزء می- و ب بسیار محدودتر شده است و گزینش بیشتری در انتخاب پایه‌ای که بدان متصل می شوند از خود نشان می دهند، مثلاً به طور

۱۸. هنوز هم این گونه استعمال در بعضی از گویش‌ها دیده می شود، مثلاً صادقی (۱۳۷۰: ۱۴۲) در نقد کتاب ساوه‌نامه می نویسد: «[درگویش ساوه] ماضی مطلق و مصدر با پیشوند به به کار می روند. مگر در افعالی که پیشوند آنها ها است: بمردن (مردن)، برفتن (رفتن)».

۱۹. کاربرد می- و ب با فعل امر در یک جمله واحد: «تو با داراب بنشین و خوش می خور و خوش می باش که حق توست» (طرسوسی، دارابنامه: ۲۱۵). مؤلفان متقدم نیز به کاربرد هر دو صورت می- و ب در امر اشاره کرده‌اند. شمس قیس رازی در این زمینه می نویسد: «در صحیح لغت دری بین و دان و شنو و گوی در او امر صحیح نیست الا کی [چیزی دیگر] به اول آن درآرند (چنانک) بین و بدان و بشنو و بگو یا گویند می بین و می دان و می شنو» (قیس، المعجم: ۲۰۹-۲۱۰).

مشخص می‌شود. در وجه التزامی افعال، در ساخت مصدر یا فعل امر دیگر، کاربرد ندارد. علاوه بر این، جزء می‌با صیغه‌های مختلف فعل‌هایی چون بودن، داشتن و بایستن نیز به کار نمی‌رود (ر.ک. فرشیدورد ۱۳۵۲). جزء به نیز تنها دیگر در وجه التزامی و ساخت فعل امر کاربرد دارد و در بقیه موارد دیگر به کار نمی‌رود. بنابراین هم می‌شود و هم به صورت گزینشی تر به کار می‌روند؛ به طوری که امروزه آنها را تنها در زمره وند تصریفی می‌دانیم.

۲-۱-۱-۲ جزء «ند»

برخلاف می‌شود و به گستره کاربرد جزء نبا انواع فعل، از دوره متقدم فارسی جدید تا کنون، فرق چندانی نکرده است. برای نمونه چند جمله از متون متقدم را در اینجا می‌آوریم:

نوع فعل	شاهد
مضارع اخباری	و بیشتر از علما آن‌اند که بدانچ می‌دانند و می‌گویند کار نمی‌کنند (میهنی، اسرار: ۳۶۵)؛ البته خیانت کردن عقل جایز نشمرده (عوفی، جوامع: ۲۴۵).
مضارع التزامی	اگر من بمیرم، هرگز در مثل این مشربه آب نخورم (عوفی، جوامع، ۱۰۸)؛ تا بحرها و وزن‌ها و ارکان آن ندانند تقطیع ممکن نباشد (نصیرالدین طوسی، معیار: ۱۷۵).
ماضی نقلی	و هیچ مردمی و سرشت پسندیده خدای تعالی در ایشان نیافریده است (بهار، مجمل، ۱۰۶). در این فن جامع‌تر از این تصنیفی نساخته‌اند (قیس، المعجم: ۲۳).
ماضی استمراری	بر خود قادری از شما قدرتر نمی‌دید و قاهری بالای قهر خود نمی‌دانستید (مولوی، فیه: ۳).
ماضی مطلق	دیگر در خواب خیال آن ناحیت ندیدند و اندیشه آن اعمال در خاطر نگذرانیدند (جرفادقانی، تاریخ یمنی: ۲۴).
وجه شرطی تحقق‌نیافتنی	اگر تو بنده بودتی امر او را منقاد بودی و از امر او بیرون نیامدتی (عطارد، تذکره: ۱۳/۲). کاشکی ما را واد دنیا برندی تا به دروغ نداشتیمی آیت‌های خداوند (یاحقی، قرآن ری: ۱۱۹).
آینده	قاضی از او عادل‌تر نخواهیم یافت (منشی، کلیه و دمنه: ۲۰۶).
فعل‌های شبه‌معین	اگر به روزه نمی‌توانی داشت به شب روزه دار (عوفی، جوامع: ۳۳۷)؛ طاهر گفت ای پهلوان کسی سمک را نمی‌شاید دید (ارجانی، سمک، ۱/۶۴۰)؛ من از بیم تو تعهد او نمی‌یارستم کردن (افشار، اسکندرنامه: ۱۷۹).

البته در دوران متقدم فارسی جدید، در امر منفی (نهی) و فعل دعایی منفی (تحدیری)، گرایش غالب، استفاده از جزء م بوده‌است تا نه، ولی به تدریج نه جای م را گرفته‌است. در موارد ذیل نه در نهی و فعل دعایی به کار رفته‌است:

۹. سخن نگوی با من اندر هلاک ایشان که ستم کردند (باحقی، قرآن ری، ۳۳۴).

۱۰. نفرستیا (میهنی، اسرار، ۲۱۱).

به نظر نگارنده این سطور، تنها تفاوت مهم کاربرد نه در بعضی متون متقدم، استفاده از آن قبل از صفت مفعولی در ماضی نقلی مجهول است:

۱۱. هرکه جز مسلمانی دینی جوید آن از وی نپذیرفته شود (نسفی، تفسیر، ۱۲۰).

در مواردی نیز که باید قاعده‌تاً نه به صفت مفعولی بچسبید، این امر روی نداده‌است:

۱۲. قاتل گفت راست می‌گوید، زن را برده نیست [زن را نبرده‌است] (افشار، اسکندرنامه، به نقل از مقدمه مصحح؛ نیز رک: بهار ۱۳۷۵: ۱۴۰/۲).

کاربردهای اخیر نشان‌دهنده انعطاف جزء نه در متصل شدن به میزبان‌های مختلف است که مشخصه واژه‌بست‌هاست. این انعطاف به تدریج از بین رفته و نه دیگر به صفت مفعولی متصل نمی‌شود. علاوه بر این محدودیت، در فارسی امروز «یگانه ساختی که همیشه بدون نشانه نفی به کار می‌رود ساخت مستمر (حال یا گذشته) است که نمی‌توان نشانه نفی را به فعل معین داشتن یا فعل اصلی جمله افزود، مانند

* او ندارد می‌رود.

* او دارد.

* او داشت نمی‌رفت.

* او نداشت می‌رفت» (شقایق ۱۳۸۱).

همین دو محدودیت ایجادشده در طی زمان، به ما نشان می‌دهد که نه در گذر زمان خصوصیات وندهای تصریفی را بیشتر کسب کرده‌است.

۲-۱-۴ آرایش تقریباً آزاد «می-»، «ب-» و «ن-» در قرون متقدم هجری

همان‌طور که می‌دانیم آرایش وندها در یک کلمه معمولاً کاملاً قطعی است، ولی ترتیب کلمات در بند یا گروه اغلب انعطاف‌پذیر است (Zwicky 1977; Anderson 2005: 9). در قرون متقدم هجری (تقریباً تا قرن هفتم) ترتیب می-، ب- و ن- در آغاز فعل قطعی نیست.

در جدول ذیل شواهدی از این عدم قطعیت را به دست داده‌ایم. این شواهد مبین آن است که رفتار می-، ب و ن در این مقطع زمانی، بیشتر شبیه کلمات است تا وندها؛ بنابراین، باید آنها را از لحاظ این خاصیت واژه‌بست (از نوع پیش‌بست) بدانیم.

شواهد	ترکیبات اجزاء فعلی و ترتیب آنها
می‌نخواهند (نسفی، تفسیر: ۶۹۲)؛ می‌شناسند (یاحقی، قرآن ری: ۳۳۷)؛ می‌نیاید (میهنی، دستور دبیری: ۶)؛ می‌نبرند (ابن اسفندیار، طبرستان: ۵۱).	می- + ن
نمی‌پرداختند (نسفی، تفسیر: ۱۰۶۲)؛ نمی‌بودیم (ارجانی، سمک، ۳۸۱/۱).	نمی- + می-
بنگردد (جرجانی، ذخیره: ۲۹)؛ بنگرویم (ابوالفتوح، تفسیر: ۲۹۵/۱)؛ بنشناخت (رشیدالدین، کشف: ۷۴)؛ بنماند (عطار، تذکره، ۲۰۷/۲)؛ بنگذاشت (نجم رازی، مرصاد: ۹۵)؛ بنگردد (نصیرالدین طوسی، معیار: ۱۸۲)؛ بنمردیم (سعدی، گلستان: ۸۶).	ب + ن
این ترتیب وجود دارد، ولی نفی با فعل فاصله دارد. شواهد زیر از نائل خانلری (۱۳۷۴: ۲۱۸/۲) نقل شده‌است: نه بر خاطر او بگذشت که من زنی‌ام (عطار، تذکره: ۷۰)؛ مر خداوند گفتار را زندگانی داد و مال او نه بستد (وجه: ۷۰)؛ نه مرده‌است و نه بمانده‌است از پس اجل (طبری: ۸۳۹).	ن + ب
می‌نگرود (نسفی، تفسیر: ۷۴)؛ می‌پوساند (جرجانی، ذخیره: ۲)؛ می‌بگشایند (نظامی، چهار مقاله: ۱۳۳)؛ می‌بفریوند (یاحقی، قرآن ری: ۹۲)؛ می‌برود (میهنی، اسرار، ۲۲۵).	می- + ب
بمی‌خواست (راوندی، راحه: ۳۸۱)؛ بمی‌باید (نجم رازی، مرصاد: ۱۱۹)؛ بمی‌باید گذشتن (بهار، مجمل: ۴۹۹)؛ بمی‌گردانی (میهنی، اسرار: ۸۷).	بمی- + می-
می‌بنگذازند (رشیدالدین، کشف: ۲۴۴).	می- + ب + ن
برنتابد (نیشابوری، بصائر: ۶۶)، برنیامد (نجم رازی، مرصاد: ۲۲۰)؛ درنیافتی (بهار، مجمل، ۲۴۶).	پیشوند قاموسی ^{۲۰} + ن
می‌درافتند (ابوالفتوح، تفسیر: ۱۲۷/۱)؛ می‌بازخواهی (رشیدالدین، کشف: ۶۲۴).	می- + پیشوند قاموسی
درمی‌شوراندند (رشیدالدین، کشف: ۷۲)، برمی‌آمد (میهنی، اسرار، ۱۱۹).	پیشوند قاموسی + می-
نمی‌برافتند (نسفی، تفسیر: ۱۰۶۲).	نمی- + پیشوند قاموسی

۲۰. منظور از پیشوندهای قاموسی، پیشوندهای فعلی اشتقاقی است که به پایه متصل می‌شوند و کلمه جدید با معنای قاموسی جدید می‌سازند.

۳-۱-۴ معنای غیر قابل پیش‌بینی و تغییرات بی‌قاعدهٔ واژ-واجی

همان‌طور که قبلاً گفتیم، معنای غیر قابل پیش‌بینی و بی‌قاعده و تغییرات بی‌قاعدهٔ واژ-واجی بیشتر در وندها رایج است تا واژه‌بست‌ها. شواهد موجود نشان می‌دهد که در گذر زمان، به ندرت بعضی کاربردهای خود معنای غیر قابل پیش‌بینی به پایه بخشیده‌اند و هم‌زمان با این امر، الگوی تکیه کلمه و طبقه آن نیز تغییر کرده است (لازم است این نکته توضیح داده شود که برای پیشوند می- شاهی با معنای غیر قابل پیش‌بینی یافت نشد). همان‌طور که می‌دانیم پیشوندهای تصریفی تکیه بر هستند (ر.ک. اسلامی ۱۳۸۴: ۸۶)، ولی در شواهدی که در اینجا ارائه می‌کنیم، به ندرت دیگر تکیه بر نیستند. کلیه شواهد ذیل از نجفی (۱۳۷۸) نقل شده است. این شواهد نشان می‌دهد که نه تنها به ندرت دیگر خصوصیات واژه‌بست‌ها را ندارند، بلکه کم‌کم در این کاربردها تبدیل به وند اشتقاقی شده‌اند.

۳-۱-۳-۴ بعضی معنای غیر قابل پیش‌بینی «ب»

— پیا: ۱. (صفت.) محافظ، کسی که مراقب دیگری یا مأمور حفظ جان او باشد.
— پچاپ: استثماریگر.

— پخور: بسیار خورنده، پرخور، پراشتها.

— پده: صفت ۱. دهنده، بازدهنده.

— پرو: (صفت.) پر مشتری، پر رونق.

— بساز: صبوری، متحمل، که با سختی‌ها می‌سازد.

— پشو: شدنی.

— پکش: بسیار کُشنده.

— پکن: (صفت.) که با حیل‌های مختلف از مردم اخاذی کند (مترادف کلاش،

جیب‌کن).

۳-۱-۳-۲ بعضی معنای غیر قابل پیش‌بینی «ن»

— نبریده: ۱. ختنه ناکرده؛ ۲. حیل‌گر، بدجنس.

— نیز: که بسیار دیر پخته شود یا اصلاً پخته نشود، ناپز.

— تراشیده: کنایه از درشت‌هیکل و بدقواره و زمخت (مترادف: بدهیبت).

- ترس: متهور، بی‌باک.
- نجوش: (صفت.) که کمتر با مردم معاشرت کند یا اگر هم معاشرت کند دمخور و صمیمی نشود، مردم‌گریز.
- نچسب: ۱. که مطبوع طبع نباشد، که به دل نچسبد، نادل‌پسند؛ ۲. (صفت برای شخص.) که فاقد جاذبه باشد، که محبت و علاقه کسی را به خود جلب نکند.
- نخراشیده: ۱. درشت‌هیکل و بدمنظر و بدقواره (مترادف: نتراشیده)؛ ۲. ناهنجار، زننده (صدا).
- نخور: بسیار خسیس و بخیل (که حتی از مال خود نتواند چیزی نصیب خود کند).
- ندارد: (اسم.) آنچه خدا به بنده نداده باشد.
- نداشته: که وجود ندارد، ناموجود، نابوده.
- نرو: که نتوان به آسانی با او معامله کرد، نفع‌طلب و تیشه‌روبه خود و بدلعب، ناسازگار.
- نزا: نازا، عقیم.
- نَساز: ناسازگار، سرکش، بدسلوک (مترادف: بدقلق، بدلعب).
- نسوز: مقاوم در برابر آتش، که آتش در آن اثر مخرب نکند.
- نَشُد: (اسم.) امر محال.
- نَکِش: (صفت.) که عددی فروخته شود، که نکشیده فروشند (متضاد: کِش و منی).

۲-۴ شناسه‌های فعلی

بر اساس ملاک ششم زوئیکی و پولوم (1983) گفتیم که رفتار قواعد نحوی با ترکیب وند + ستاک مانند یک واحد است، ولی این قواعد نحوی، واژه‌بست + میزبان را در مقام دو واحد مجزا قلمداد می‌کنند. بنابراین، واژه‌بست‌ها مانند کلمات می‌توانند حذف به قرینه بشوند، ولی وندهای تصریفی را نمی‌توان حذف به قرینه کرد^{۲۱}. شواهد فراوانی از قرون متقدم هجری از زبان فارسی در دست است که نشان می‌دهد گویشوران آن دوره

۲۱. زوئیکی (1977) برای تمایز گذاردن میان وندها و کلمات به نکته مشابهی اشاره کرده است. در این باب وی اذعان می‌کند که قواعد نحوی (چون حذف به قرینه) می‌تواند بر کلمات اعمال شود، ولی این قواعد بر وندهای تصریفی قابل اعمال نیست (نیز ر. ک. 9: 2005; 1992: ANDERSON).

شناسه‌های فارسی را به قرینه حذف می‌کرده‌اند؛ به عبارتی، در دوره مذکور هنوز شناسه‌ها بعضی از مشخصه‌های مهم واژه‌بست‌ها را داشته‌اند. حتی در فارسی امروز نیز شناسه‌ها به صورت وندهای تصریفی تمام عیار درنیامده‌اند، زیرا اکثر وندهای تصریفی فارسی امروز تکیه بر هستند، ولی شناسه‌ها تکیه بر نیستند. در ادامه جملاتی را از متون متقدم نقل کرده‌ایم که در آنها شناسه‌ها به قرینه حذف شده‌اند. در این جملات شناسه‌های فعلی آخر، به قرینه فعل یا فعل‌های قبلی، حذف شده‌است:

۱۳. هرروز یگان دوگان ماهی می‌گرفتمی و بدان روزگار کرانه می‌کرد (منشی، کلبه و دمنه: ۸۳).

۱۴. پس در دو جهان خائب و خاسر و بی‌قدر و منزلت باشند تا مذهب و اعتقاد به خود بدانند (فزینی، نقض: ۲۵۳).

۱۵. خدایا قدرت موجه و ادراک بیافرین تا برادران سنی من این معنی بدانند و بشنوند تا معترض نبودی (همان‌جا: ۵).

۱۶. چون به مکه رسیدم خواست که... (میهنی، اسرار: ۳۷۳).

۱۷. شما پیش شیخ رفتید و پیش او بایستاد (همان‌جا: ۳۶۱).

۱۸. من چون از فحوی کلام او بوی امتحانی شنیدم و از مذاق سخن او طعم اختیاری یافت اسعاف ملتمس او لازم شمردم و اجابت دعوتش فریضه دانست (قیس، المعجم: ۴۰۳).

۱۹. زهی عار، که زهی در مقام مرامات از کمان بازنگرفتند و زار کار که در صف کارزار لحظه‌ای به محامات بازنایستاد (زیدری، فتنه: ۴۵).

۲۰. سرهنگان درآویختند و آتش بلا بر او ریختند و به کارد پاره‌پاره کرد (جوینی، جهانگشا: ۱۲۲/۱).

۲۱. تا به در شهر می‌آمدند و رساتیق غارت می‌کرد و آنچه می‌دیدند می‌ستد (همان‌جا: ۱۲۴).

۲۲. درنگ نکرده‌ند که گوساله بریان پیش ایشان آورد (نسفی، تفسیر: سوره ۱۱، آیه ۶۹).

در موارد کم‌بسامدتری، شناسه فعل به قرینه فعل بعدی حذف شده‌است:

۲۳. این کی بود که درآمدند (میهنی، اسرار: ۴۲).

۲۴. بدان جایگاه کس رفت و بالش را از آب بیرون آوردند (جوینی، جهانگشا: ۱۰۷/۱).

۲۵. به نزدیک زن رفت و مفاوضت ایشان می‌توانستم شوند (منشی، کلبه و دمنه: ۱۷۱).

در موارد کمی نیز شناسه به قرینه ضمیر منفصل حذف شده‌است:

۲۶. ما نیز بودی مر شما را راهنمای (نسفی، تفسیر: سوره ۱۴، آیه ۲۱، به نقل از مقدمه

مصحح).

۲۷. کاشکی من با ایشان رفتی من نیز مال بسیار گرفتی (همان‌جا: سورهٔ ۴، آیهٔ ۷۲، به نقل از مقدمهٔ مصحح).
۲۸. آدم و حوا بمرد و ابراهیم خلیل بمرد (عطار، تذکره: ج ۱، نقل از مقدمهٔ قزوینی، ص ک). ساخت اخیر به روش فعل‌های ماضی متعدی ایرانی میانهٔ غربی ساخته شده است (ر.ک. ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۰۱-۲۰۲).

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله دیدیم که اجزاء فعلی می-، بو و ن در دوران متقدم فارسی جدید، بعضی از مشخصه‌های واژه‌بست‌ها را داشته‌اند و کم‌کم، با از دست دادن این مشخصه‌ها، مشخصه‌های وندهای تصریفی را کسب کرده‌اند؛ به طوری که در فارسی امروز دیگر نمی‌توان آنها را واژه‌بست دانست. با این حال، این سه جزء به هنگام تبدیل شدن به واژه‌بست، رفتار یکسانی نداشته‌اند. مثلاً پیشوند تصریفی ن هنوز تقریباً به تمامی فعل‌ها، از هر زمان دستوری، متصل می‌شود، ولی در عوض، درجهٔ گزینش می- و ب بسیار بالا رفته است؛ یعنی این دو جزء به هنگام متصل شدن به فعل‌ها بسیار گزینشی‌تر عمل می‌کنند. در مقابل، خصوصیات منحصر به فرد معنایی در بو و ن بسیار بیشتر از می- است. رفتار شناسه‌های فعلی نیز به ما نشان می‌دهد که تبدیل واژه‌بست به وند تصریفی بسیار تدریجی است و با گذشت قرن‌ها، هنوز شناسه‌های فارسی به صورت وند تصریفی تمام‌عیار در نیامده‌اند. همین تغییرات تدریجی باعث می‌شود زبان‌شناسان در به دست دادن ملاک‌های تمایز واژه‌بست‌ها از وندهای تصریفی، بیشتر از گرایش‌های قوی صحبت کنند تا ملاک‌های قطعی؛ به عبارت دیگر، دسته‌بندی قطعی تکواژهای مقید دستوری به دو دستهٔ کاملاً متمایز واژه‌بست و وند تصریفی، همیشه منعکس‌کنندهٔ واقعیت‌های زبانی نیست.

منابع

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، محمد رضائی، کلالهٔ خاور، تهران؛
- ابوالفتح رازی (۱۳۶۹)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهور به تفسیر ابوالفتح رازی، به کوشش محمدجعفر یاققی، محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد؛

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران؛
اتابک الجوبنی، مؤیدالدوله منتخب‌الدین بدیع قزوینی (۱۳۲۹)، عِبَّة الکبیه (مجموعه مراسمات دیوان سلطان
سنجر)، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال، شرکت سهامی چاپ؛
اُرْجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب (۱۳۴۷)، سمک عیار، به کوشش پرویز ناتل خانلری، ج ۳،
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
اسلامی، محرم (۱۳۸۴)، واج‌شناسی، تحلیل نظام آهنگ زبان فارسی، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی
«سمت»، تهران؛
افشار، ایرج [به کوشش] (۱۳۴۶)، اسکندرنامه، روایت فارسی کالیستن دروغین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
تهران؛
بخاری، محمد بن عبدالله [مترجم] (۱۳۶۹)، داستان‌های بیدپای، به کوشش پرویز ناتل خانلری، محمد
روشن، ج ۲، خوارزمی، تهران؛
بلخی، حمیدالدین عمر بن محمود (۱۳۳۹)، مقامات حمیدی، به کوشش سید علی‌اکبر ابرقوئی،
کتاب‌فروشی تأیید؛
بهار، محمدتقی [مصحح] (۱۳۱۸)، مجمل‌التواریخ و القصص، به کوشش محمد رضانی، تهران؛
— (۱۳۷۵)، سبک‌شناسی، ج ۳، ج ۸، امیرکبیر، تهران؛
جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۴۴)، ذخیره خوارزمشاهی (ج ۱)، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، ایرج
افشار، دانشگاه تهران، تهران؛
جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر [مترجم] (۱۳۴۵)، ترجمه تاریخ یمنی، به انضمام خاتمه یمنی یا حوادث
یمنی، به کوشش جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران؛
جوینی، علاء‌الدین عظاملک بن بهاء‌الدین محمد بن محمد (۱۳۶۶)، تاریخ جهانگشای، ج ۱-۳ از روی
نسخه مصحح علامه قزوینی، چاپ لیدن، به کوشش محمد رضانی، ج ۲، تهران؛
دانش‌پژوه، محمدتقی [به تصحیح] (۱۳۴۵)، یواقیت العلوم و دراری النجوم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۸)، گفتارهایی در نحو، نشر مرکز، تهران؛
راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۳۳)، راحة الصدور و آية السرور، به کوشش محمد اقبال، به انضمام
حواشی و فهارس، با تصحیحات لازم توسط مجتبی مینوی، امیرکبیر، تهران؛
رشیدالدین میبیدی، ابوالفضل (۱۳۳۱)، کشف الاسرار و عده الابوار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، به
کوشش علی اصغر حکمت، مطبعة مجلس، تهران؛
زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی (۱۳۴۳)، نفثة المصدور، به کوشش امیرحسین یزدگردی، اداره کل
نگارش وزارت آموزش و پرورش، تهران؛
سعدی، مصلح‌الدین ابو محمد (۱۳۴۵)، گلستان، به کوشش سعید نفیسی، ج ۳، کتاب‌فروشی فروغی،
تهران؛
شقایق، ویدا (۱۳۷۶)، «واژه‌بست چیست؟ آیا در زبان فارسی چنین مفهومی کاربرد دارد؟»، مجموعه

- مقاله‌های سومین کنفرانس زبان‌شناسی (۵-۶ اسفند ۱۳۷۴)، به کوشش یحیی مدرّسی، محمد دبیرمقدم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، صص ۱۴۱-۱۵۷؛
- (۱۳۸۱)، «پیشوند نفی در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، دوره ۵، ش ۴، صص ۸۵-۹۶؛
- شمس‌الدین محمد بن قیس رازی [بی‌تا]، المعجم فی معایر اشعار العجم، به کوشش محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه قدیمی و تصحیح مدرس رضوی، کتاب‌فروشی تهران، تهران؛
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۰)، «ساوه‌نامه» [نقدی بر کتاب ساوه‌نامه، مجموعه مقالات مجمع تاریخ و فرهنگ ساوه، بدون نام مؤلف، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی، ساوه، ۱۳۶۹]، مجله زبان‌شناسی، س ۸، ش ۱ و ۲، پیاپی ۱۵ و ۱۶، صص ۱۴۰-۱۴۳؛
- طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن (۱۳۵۶)، داراب‌نامه طرسوسی، ج ۱، چ ۲، به کوشش ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران؛
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی بن محمد (۱۹۴۸)، سندبادنامه، به کوشش احمد آتش، چاپخانه وزارت فرهنگ، استانبول؛
- عطار نیشابوری، فریدالدین [بی‌تا]، تذکرة الاولیاء، با مقدمه میرزا محمدخان قزوینی، از روی چاپ نیکلسون، نیمه اول و دوم کتاب، چ ۵، تهران؛
- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۷۴)، جوامع الحکایات و لواع الروایات، به کوشش جعفر شعار، چ ۵، علمی و فرهنگی، تهران؛
- عوفی، محمد (۱۳۳۵)، لباب‌الالباب، از روی چاپ اروپا به تصحیح ادوارد براون و علامه قزوینی، به کوشش سعید نفیسی، کتابخانه حاج علی علمی، تهران؛
- غزنوی، سدیدالدین محمد (۱۳۴۰)، مقامات زنده‌پیل (احمد جام)، به کوشش حشمت‌الله مؤید سنندجی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران؛
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۲)، «پیشوند می و تحول آن در زبان فارسی»، ارمغان، ش ۵-۸، صص ۴۸۳-۴۸۸؛
- قزوینی الزّازی، نصیرالدین ابی‌الرشید [بی‌تا]، کتاب‌القبض، به کوشش سید جمال‌الدین حسینی ارموی معروف به محدّث، چاپخانه سپهر، [بی‌جا]؛
- معین‌الدین محمد بن محمود نیشابوری (۱۳۵۲)، تفسیر بصائر یمینی، ج ۱، به کوشش علی روائی، چ ۲، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
- منشی، نصرالله بن محمد بن عبدالحمید (۱۳۲۸)، کلیلہ و دمنه، به کوشش عبدالعظیم قریب، چ ۶، مطابق ۱۳۶۸ ق، علمی، تهران؛
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۴۸)، فیه ما فیه، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۲، امیرکبیر، تهران؛
- میهنی، محمد بن عبدالخالق (۱۳۷۵)، دستور دبیری، به کوشش سید علی رضوی بهابادی، انتشارات بهاباد، یزد؛
- میهنی، محمد بن منوّر (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، بخش اول، آگاه، تهران؛

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۴)، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، چ ۵، سیمرغ، تهران؛
نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، ج ۲، نیلوفر، تهران؛
نجم رازی (۱۳۵۲)، مرصاد العباد، به کوشش محمدمبین ریاحی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران؛
نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی،
تلخیص محمد بن زفر بن عمر، به کوشش مدرس رضوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد (۱۳۶۲)، تفسیر نسفی، به کوشش عزیزالله جوینی، نسخه محفوظ
در کتابخانه آستان قدس رضوی؛
نصیرالدین طوسی (۱۳۷۰)، معیارالشعار، انست طبع معروف مرحوم نجم‌الدوله، در کتاب شعر و شاعری در
آثار خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش معظمه اقبالی (اعظم)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران؛
نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۳۳)، چهار مقاله، به کوشش محمد معین، ج ۳، کتاب فروشی زوار، تهران؛
نفرگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷)، «بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، دستور، ش ۴،
صص ۳-۲۴؛
واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر (۱۳۵۰)، فضائل بلخ، ترجمه از عربی به فارسی: عبدالله محمد بن
محمد بن حسین حسینی بلخی، به کوشش عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
یاحقی، محمدجعفر [به کوشش] (۱۳۶۴)، ترجمه قرآن ری نسخه مورخ ۵۵۶، مؤسسه فرهنگی شهید محمد
رواقی، تهران؛

- ANDERSON, Stephen R. (1992), *A-Morphous Morphology*, Cambridge, Cambridge University Press;
— (2005), *Aspects of the Theory of Clitics*, Oxford, Oxford University Press;
BÖRJARS, Kersti & Pauline HARRIES (2008), "The clitic-affix distinction, historical change, and
Scandinavian bound definiteness marking", *Journal of Germanic Linguistics* 20.4: 289-350;
CARSTAIRS, Andrew (1981), *Notes on Affixes, Clitics, and Paradigms*, Bloomington, Indiana
University Linguistics Club;
GERLACH, Birgit (2002), *Clitics Between Syntax and Lexicon*, Amsterdam/ Philadelphia, John
Benjamins Publishing Company;
HARRIS, Zelling (1951), *Methods in Structural Linguistics*, Chicago, University of Chicago Press;
HASPELMAH, Martin (2002), *Understanding Morphology*, London, Arnold;
HOPPER P.J. & E.C. TRAUGOTT (2003), *Grammaticalization*, (2nd ed.), Cambridge, Cambridge
University Press;
KLAVANS, Judith L. (1985), "The independence of syntax and phonology in cliticization", *Language*
61: 95-120;
KROEGER, Paul R. (2005), *Analyzing Grammar, an Introduction*, Cambridge, Cambridge University
Press;

- MENÉNDEZ Pidal, Ramón (1904), *Manual de gramática histórica española*, Madrid, Espasa Calpe, [6th revised ed., 1941.];
- Muysken, Pieter (1981), "Quechua word structure", *Binding and Filtering*, ed. Frank Heny, Cambridge MA, MIT Press, 279-327;
- SAPIR, Edward (1930), "The southern Paiute language", *Proceeding of the American Academy of Arts and Sciences* 65 (1), Boston;
- WACKERNAËL, Jacob (1892), "Über ein Gesetz der indogermanischen Wortstellung", *Indogermanische Forschungen* 1: 333-436;
- Zwicky, Armond M. (1977), *On Clitics*, Bloomington, Indiana University Linguistics Club;
- (1985), "Clitics and particles", *Language* 61 (2): 283-305;
- Zwicky, Armond M. & Geoffrey K. Pullum (1983), "Cliticization vs. inflection", *Language* 59, No. 3: 502-513.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی